



LIDA Stories

lidastories.net

رښتانه ټولنه / Ir ao café

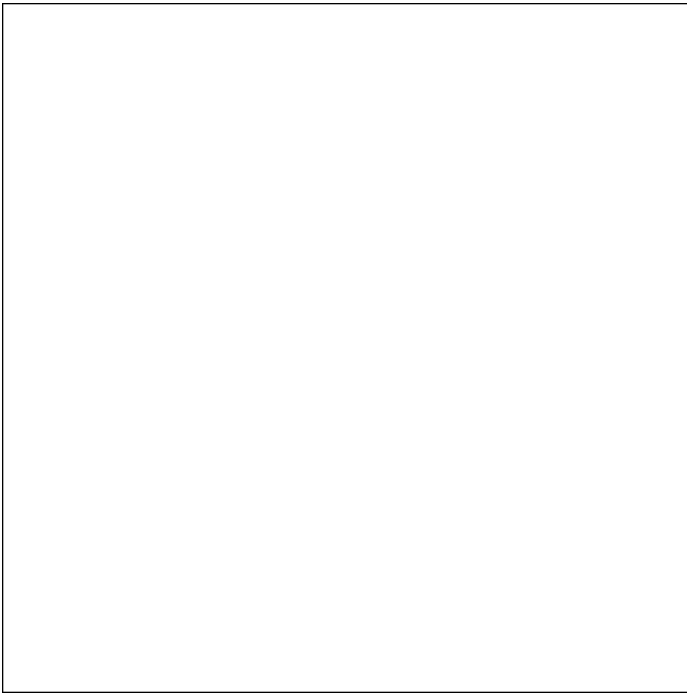
✎ Espen Stranger-Johannessen
☑ Aakane
📁 Shir Ahmad Laiwal (prs), Elsa Teixeira
(pt)



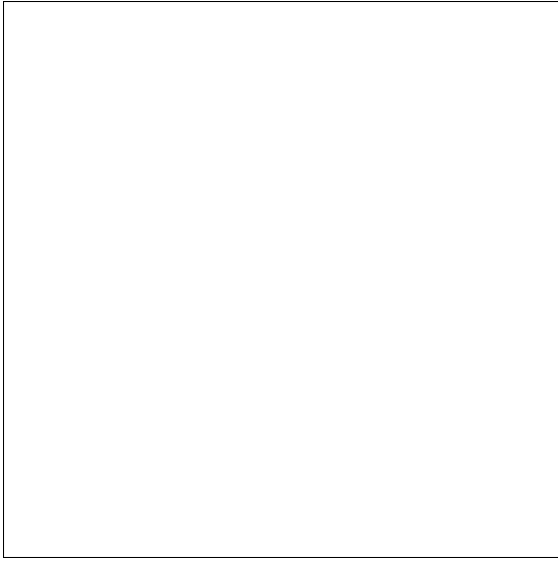
This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 4.0 International license.](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0)
<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0>

رښتانه ټولنه

Ir ao café



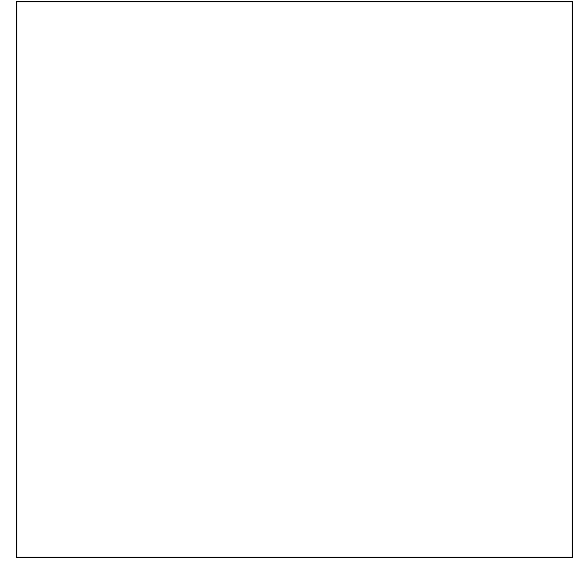
✎ Espen Stranger-Johannessen
☑ Aakane
📁 Shir Ahmad Laiwal
|| 2
🗨️ / portugês [پښتو](#)



بوران و دخترش برای قدم زدن بیرون هستند.

...

Boran e a filha vão passear.



بوران و دخترش از چایخانه بیرون می شویند.

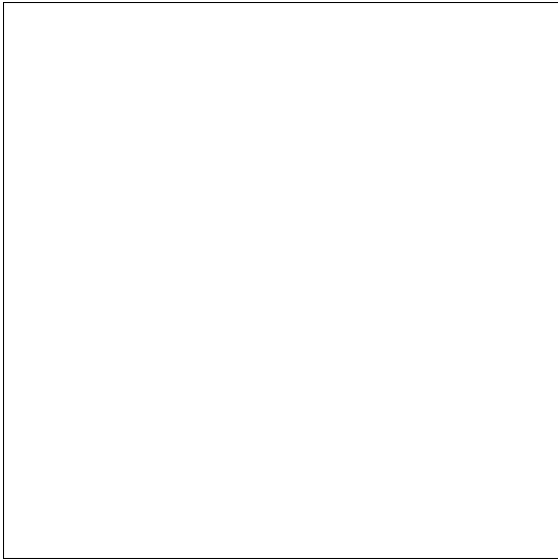
...

Boran e a sua filha saem do café.

Ele paga ao empregado.

...

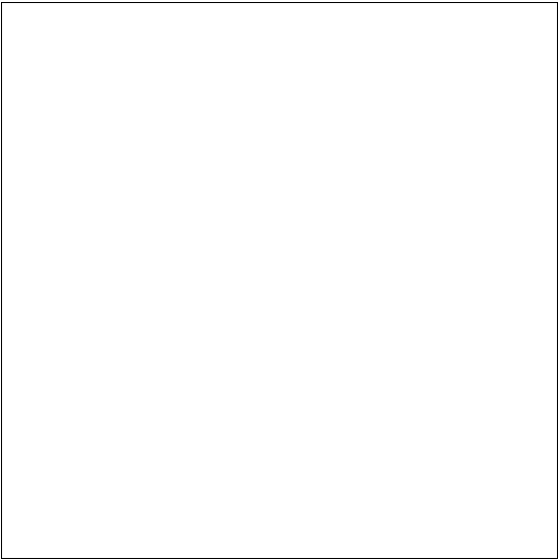
او به خدمتگار پول می دهد.

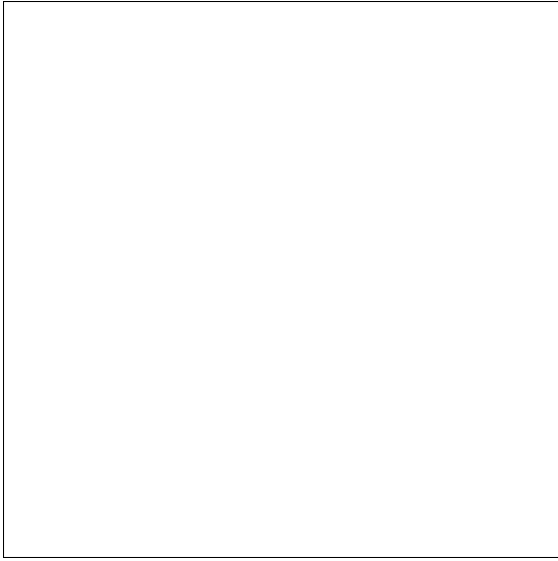


Chegam a um café e entram.

...

آنچه به یک چیتخانه می آیند و داخل آن می شوند.

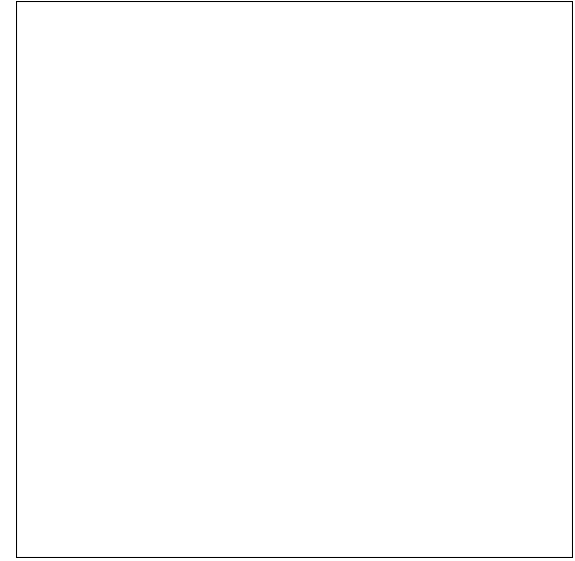




خدمتگر در چرخنه به آنها میز را نشان می دهد.

...

No café, o empregado leva-os até a uma mesa.



بوران حساب بل را می خواهد.

...

Boran pede a conta.

اول آن را می نوشد

...

Bebe-o.

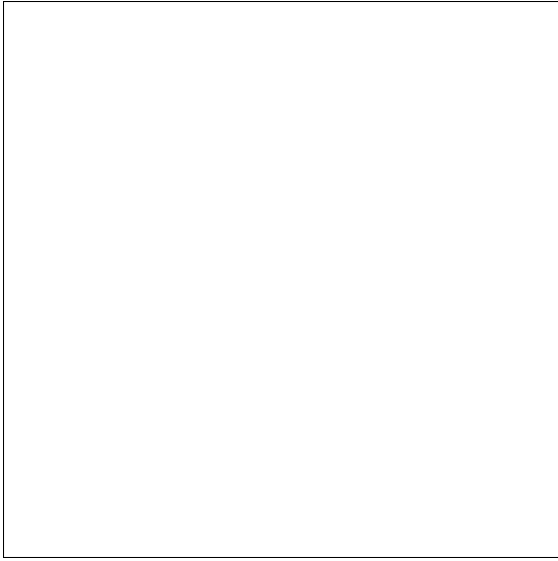
12

بوران فرحتش یک قهوه را می دهد

...

Boran pede um café.

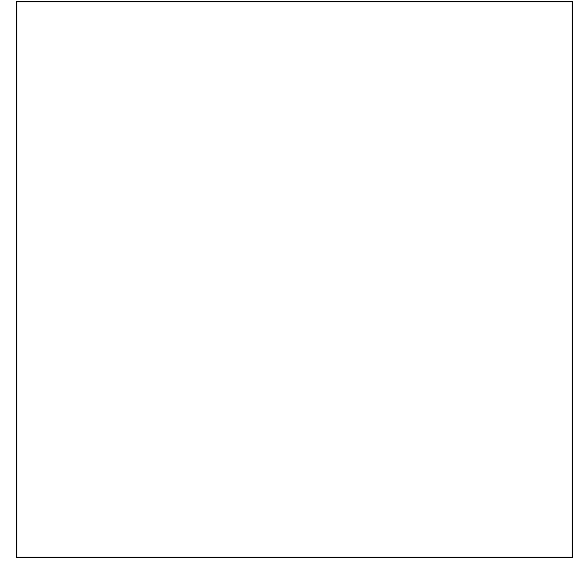
5



دخترش فرهیش یک نوشابه سودا می دهد.

...

A sua filha pede um refrigerante.



او قهوه ایش را شیرین می کند.

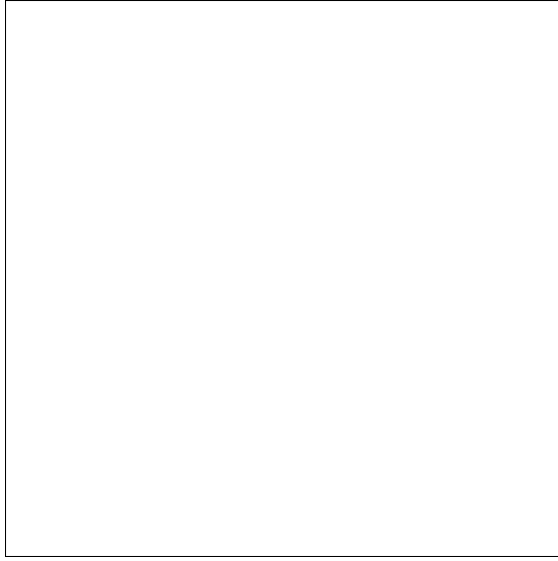
...

Ele mexe o café.

Boran coloca açúcar no café.

...

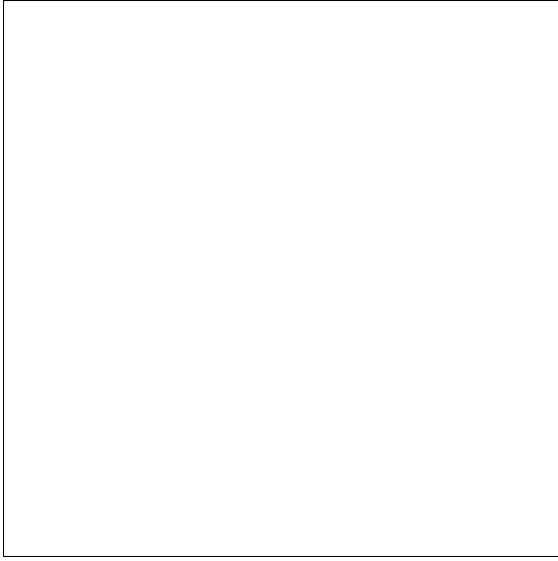
بوران در قهوه شکر می اندازد.

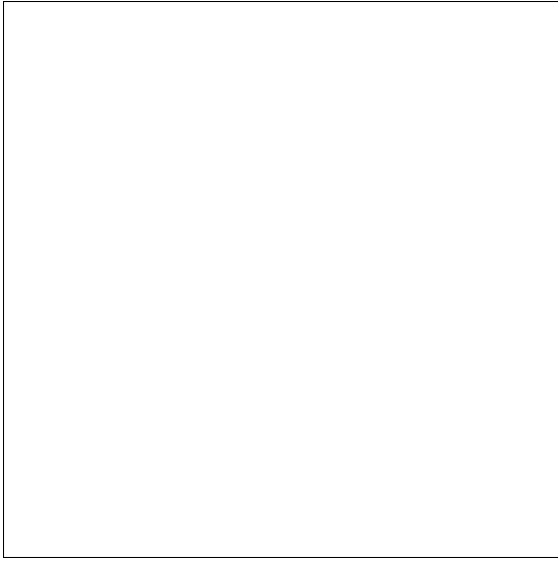


O empregado traz-lhes o pedido.

...

خدمتگر فرمایش های آنها را میبرد.

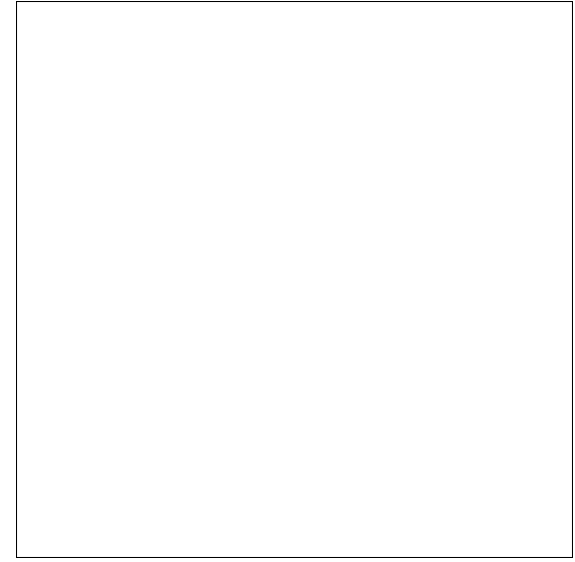




او در یک گلاس سودا می اندازد

...

Serve o refrigerante num copo.



او سودا را می نوشد

...

Ela bebe o refrigerante.